



درآمد:

۳

« شهید مریم فرهانیان در قامت یک خواهر »
در گفت و شنود شاهد یاران با هادی فرهانیان

مریم تداعی کننده پاکی بود...

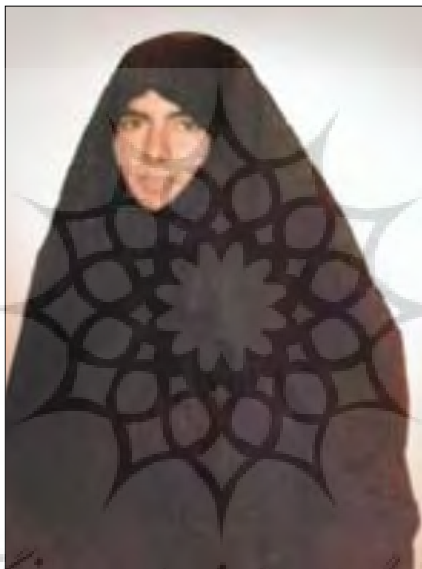
داشتند. عرض کردم انگار اینها مال این دنیا نبودند. اینها از همه چیز گذشتند. حتی از لذت‌هایی که خداوند برای بندگانش حلال کرده، گذشتند، چیزی برای خودشان نمی‌خواستند. یادم نمی‌رود که ما در ماهشهر، در ۱۰۰ کیلومتری آبادان زندگی می‌کردیم و حتی وسیله پخت و پز هم همراه نبرده بودیم. مریم وسایل ما را در یک ماشین کمپرسی می‌گذارند و به دست خانواده‌ای که وسایل خود را به شیراز می‌بردند، می‌سپارد و به آنها می‌گوید که اینها را به برادرم برسانید، چون تازه زندگی خود را شروع کرده و دو تا بچه کوچک دارد، مبادا به آنها سخت بگذرد. این قدر به فکر همه ما بود.

از شهادت خواهرتان چه چیزهایی برای شما نقل می‌کنند؟ در دوره‌ای که در بنیاد شهید و در واحد فرهنگی خدمت می‌کرد، دانمنا همراه با دوستانش خواهر سنیه سامری و فرشته اویسی به روستاهای دوردست می‌رفت تا نیاز خانواده‌های شهدا را رفع کند. در روزه سیزده مرداد سال ۶۳، بر اساس قولی که به مادر یک شهید داده بود، به رغم آنکه شهر زیر آتش دشمن بود، تصمیم می‌گیرد همراه دو دوستش به قطعه شهدا برود و سر خاک آن شهید فاتحه‌ای بخواند، اما با شلیک خمپاره، هر سه نفر زخمی می‌شوند. مریم قبل از آنکه به بیمارستان برسد، شهید می‌شود و دو دوستش هم جانباختند.

از شجاعت خواهرتان بسیار تعریف می‌کنند. شما چه خاطره‌ای دارید؟

بچه که بود می‌ترسید تنها از خانه بیرون بروم، اما توی آن اوضاع جنگ آبادان، کنار دکتری که یک مجروح را که دست و پایش قطع شده بود، معالجه می‌کرد، می‌ایستاد و کمک می‌کرد. دل شیر پیدا کرده بود. من واقعا از شجاعتش تعجب می‌کردم. هر کس جای او بود باید آن منظره‌ها غش می‌کرد. موقع محاصره آبادان، او و دوستانش با آیت‌الله جمعی ارتباط داشتند و از ایشان کمک می‌گرفتند و در امور خیر شرکت می‌کردند. خدا می‌داند امکان و اسباب زندگی چند نفر فراهم کردند که از دواج کنند و سرخانه و زندگی‌شان بروند. از این جور کارها خیلی می‌کردند. می‌گویند خاطره؟ اینها نفسشان خاطره است. برادرم مهدی ۲۷ سال است که شهید شده، شبی نیست که این بزرگوار به خواب من نیاید. مهدی دو سال از من کوچک‌تر بود، ولی تا ششم دبستان با هم درس خواندیم. از وقتی که آنها شهید شدند، روزی نیست که یادشان نباشم و برایشان نماز نخوانم.

از دوره پس از شهادت خواهرتان چه خاطره‌ای دارید؟ سال ۶۶ بود که رفتم مشهد زیارت آقا امام رضا (ع). سالگرد خواهرم بود و من رفتم به گلستان شهدای مشهد که از جمعیت پر بود. ناگهان حس غریبی پیدا کردم و تصمیم گرفتم همه قبرها را بگردم و هر جام مریم را دیدم، بنشینم و فاتحه‌ای قرائت کنم. احساس می‌کردم در آبادان و سر قبر خواهرم هستم. آن حس و حال عجیبی را که داشتم، هرگز از یادم نمی‌رود.



نگه داشتند تا من رسیدم و بعد تشییع جنازه بسیار مفصلی کردند. او اولین زنی بود که جنازه‌اش را در آبادان تشییع کردند. دوره جنگ بود و افراد در آبادان کم بودند، اما کاسب‌ها همه مغازه‌های مسیر را تعطیل کردند و همان‌هایی که در شهر بودند، آمدند و تشییع با عظمتی شد.

از رابطه مریم و مهدی چه به یاد دارید؟
یک رابطه عجیب و غریبی بود. دلبستگی عجیبی به هم

نماز شهید

مریم همیشه در کارهای خیر پیشقدم بود. تقیید بسیار زیادی به نماز اول وقت داشت و غالباً روزه می‌گرفت. زندگی مریم سراسر خاطره است. زندگی‌اش، درس خواندنش، عبادتتش، حرف‌هایش همه شیرین و دوست داشتنی بودند. مرده کسی است که اسمش را نیاورند. ما از وقتی که از خواب بیدار می‌شویم تا وقتی که به خواب می‌رویم، اسمشان را صدا می‌زنیم، با یاد آنها زندگی می‌کنیم.
موقعی که خواهرتان شهید شد، شما چند سال داشتید و کجا بودید؟
من شیراز بودم، آن موقع سی سال داشتم. دو روز هم جنازه را

به عنوان بزرگ‌ترین برادر مریم، از رفتار و اخلاق او نکاتی را بیان کنید.

خداوند در قرآن کریم می‌فرماید گمان مبرید که شهدا مرده‌اند، بلکه آنها زنده‌اند و نزد خداوند روزی دارند. در دوران کودکی بسیار مؤدب و خوب بود. بسیار پایبند عقایدش بود. خیلی هم خدمت کرد. زمان جنگ هم که از آبادان رفتیم میانکوه، ذوق داشت که برگردد آبادان و اصلاً نمی‌توانست بایستد. بالاخره هم رفت آبادان و خیلی هم زحمت کشید و خدمت کرد. مثل یک دکتر کامل شده بود. حتی می‌خواستند او را استخدام کنند، ولی از آنجا بیرون آمد و به بنیاد شهید رفت و بیشتر وقتش را با خانواده‌های شهدا و خانواده‌های فقیر می‌گذراند. بسیار مؤمن و پایبند دین بود و با برادر شهیدمان، مهدی، خیلی انس داشت. کاملاً معلوم بود که مال این دنیا نیستند. ما نباید مقطعی به شهدا نگاه کنیم. نباید منتظر سالگردشان باشیم. مریم به نظر من پاک و منزه بود؛ یعنی دارای صفات و عاداتی که مورد رضایت خداوند است. ما یک خانواده مذهبی بودیم و زندگی ساده‌ای داشتیم. الان بعد از نزدیک به ربع قرن وقتی بخوایم خاطرات و زندگی خانوادگی و کودکی آنها را رقم بزنیم، کار دشوار می‌شود. به قول امام جمعه محترم آبادان، آقای سیدعلی دهدشتی، نباید به این نحو با شهدا برخورد و فقط در زمان‌های خاصی از آنها یاد کرد. شهید نور است. هر قطره خون پاک شهید که روی زمین می‌ریزد، خداوند همه گناهان او را محو می‌کند. شهید می‌تواند برای هر که خدا بخواید، شفاعت کند. شهید می‌تواند پدر و مادرش را زودتر از خودش وارد بهشت کند. این قدر پیش خدا مقام و منزلت دارد، راه شهید را باید حفظ کرد و ارزش‌های معنوی شهید را باید دانمنا به صورت کتاب، فیلم یا هر رسانه مؤثر دیگری به جامعه گوشزد کرد.

این ارزش‌های معنوی کدامند؟

اگر در زندگی شهدا تحقیق کنید، متوجه می‌شوید که آنها از همان ابتدا راه خود را انتخاب کرده‌اند و هدفشان بهتر کردن زندگی همه مردم است. آنها می‌خواهند که مردم از آزادی کامل و زندگی آبرومندانه‌ای برخوردار باشند. اینها کسانی هستند که از عزیزترین سرمایه‌شان گذشتند تا مردم، معنوی‌تر زندگی کنند.

از ویژگی‌های مریم می‌گفتید؟

مریم همیشه در کارهای خیر پیشقدم بود. تقید بسیار زیادی به نماز اول وقت داشت و غالباً روزه می‌گرفت. زندگی مریم سراسر خاطره است. زندگی‌اش، درس خواندنش، عبادتتش، خدمتتش، حرف‌هایش همه شیرین و دوست داشتنی بودند. مرده کسی است که اسمش را نیاورند. ما از وقتی که از خواب بیدار می‌شویم تا وقتی که به خواب می‌رویم، اسمشان را صدا می‌زنیم، با یاد آنها زندگی می‌کنیم.

موقعی که خواهرتان شهید شد، شما چند سال داشتید و کجا بودید؟

من شیراز بودم، آن موقع سی سال داشتم. دو روز هم جنازه را

